

درباره ادبیات داستانی

مختار میان در رمان داستانی
رمان چیست و چگونه می نویسد
میان در رمان



بخش دوم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چه بسا بر اثر علاقه لفظ با معنایی احوال و اوصاف آن معنی را در قالب لفظ او به معنی دیگر می دهیم و دچار اشتباه و حیرت می شویم تا چه رسد که الفاظ را از معنای این نشاء کوچ دهیم و به نشاء دیگر بپریم. معلم ثانی، ابونصر فارابی در رساله اش به نام «جمع بین رأین» ناله ای دارد به این مضمون که ما معنای را آن چنانکه هستند و ادراک می کنیم نمی توانیم به الفاظی که رایج است تعبیر کنیم، که این الفاظ مبین و معرف آن معنای لطیف و

استاد علامه حسن حسن زاده آملی در باب الفاظ می فرمایند:
«وضع الفاظ برای همه معانی، وحد اقل برای اکثر آنها، از دیدگاه طبیعت است و رنگ ماده گرفته است، چون الفاظ برای معانی که با آنها درکاریم و بدانها نیاز داریم وضع شده اند، و ما با همین وضع انس و علاقه یافته ایم و از انتقال یافتن به معانی که در طول معانی مادی قرار گرفته اند در زحمت می افتیم، و

ساختار بیان در



متصف به اوصاف و احکام ماده، پس چگونه موجود مخلود می‌تواند مبین و معرف نامخلود باشد، مگر اینکه بفرماید الفاظ و عبارات مثل دیگر موجودات مادی سایه و نمونه و نشانه حقایق عالم ماورای طبیعتند و فراخور سعه وجودی و قابلیت قالبشان حکایتی از آن عالم دارند».

راه هموار است و زیرش دامها
قطعه معنی در میان نامها

دقیق نیستند. پس از آن گفته است که اگر از من بخواهی الفاظی دیگر ابتداء و رأساً برای آن معانی وضع کنم که مؤدی آنها شود برایم مقدور و میسر نیست؛ چه هرگونه الفاظی وضع کنم باز همه آنها از این عالم طبیعت برخاسته اند و هرگز برای ایشای مقاصد و معانی بسنده نخواهند بود. همه الفاظ و عبارات محدودند و بدون هیچ استثنا مادی اند و به صفات ماده متصف اند و عالم علم و غیب را دانستی که معانی اند و غیر

ادبیات داستانی

لفظها و نامها چون دامهاست
لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست
منبع حکمت شود حکمت طلب
فارغ آید او ز تحصیل و سبب

(«مثنوی معنوی»، کلاله خاور، دفتر اول، صفحه ۲۴)
در حوزه ادبیات، معنا و مقصود و موضوع و محتوا و روایت و توصیف و داستان و حالات روحی طی قراردادهای لفظی به مدد استعارات و تشبیهات و تمثیل و کنایات و نمادها (سمبل‌ها) در «صورت بیان هنری» انشأ می‌شود. لطافت معانی در گرو لطافت توصیف است.

مقصود هنرمند در حوزه‌های ادبی (به ویژه ادبیات داستانی بیان موضوع (سوزه) است.

لطافت و زیبایی بیان الزاماً منجر به بلوغ و ظهور موضوع در هنرهای ادبی نخواهد شد. گرچه هنرمند در ایجاد صور خیالی به گونه‌ای بلیغ موفق بوده و تأثیر گذاری او در مخاطب غیر قابل انکار است. اما بلاغت و ایجاد صور خیالی در ذهن

یک واقعیت ایجاد می‌شود. مانند تصور انسان و درخت و اسب. دسته دوم نفسانیات غیرذهنی هستند مانند اراده و شوق و لذت و رنج و غیره. این امور چیزی را در خارج به ما نشان نمی‌دهد و غالباً فعلی هستند نه انفعالی».

مضامین ادبیات می‌تواند شامل توصیف عالم خارج بر اساس صور ذهنیه و همچنین بیان حالات نفسانی که صرفاً اعتباری است، باشد. نوع پیش و دست‌گاہ تفکر هنرمند بر اساس صورت‌های محسوس واقعی در عالم خارج می‌تواند معانی گوناگونی را ایجاد کند.

طبیعت می‌تواند برای هنرمند موضوع ایجاد مفاهیم گوناگون و متضاد باشد.

شاعر می‌گوید:

لاله و سنبل نبود در بهار
آنچه که روید به لب جوپیار
چشم بتان است که گردون دون
با سر چوب آورد از گل برون

دست‌های خردمند

مخاطب شرط لازم (و نه شرط کافی) در هنرهای ادبی است. چنانچه تکلف کلام (فرمالیسم به معنای ادبی) نیز به این فرایند ملحق شود، موضوع به گونه‌ای بارز رنگ می‌بازد و فقط مشتی الفاظ مطمئن و خوش ترکیب باقی خواهد ماند.

در هنرهای ادبی، زیبایی در توصیف، هنر است نه صرف توصیف^(۶). بیشترین کاربرد لفظ هم برای انتقال مفاهیم و حالات درونی است و اغلب الفاظ هم در اصل برای مفاهیم وضع شده‌اند. الفاظ به موازات توالی و تعاقب حالات درونی و همچنین به موازات توالی و تعاقب حوادث بیرونی، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. در نتیجه الفاظ نیز واجد توالی و تعاقب در زمان خواهند شد تا قادر به بیان حالات درونی و وقایع بیرونی باشند.

استعارات و کنایات و رمز و نماد (سمبولیسم)^(۷) در زبان، می‌توانند در گسترده‌گی بیان ادبی نقش بارزی داشته باشند و زیبایی بیان در ادبیات، افزون بر زیبایی در توصیف، در گرو زیبایی صور خیالی ناشی از نمادها و استعارات و کنایات و رمزهای به کار گرفته شده در بیان ادبی خواهد بود. مفاهیم به استناد به حق - که عین زیبایی و جمال و کمال مطلق است - متعالی و انسانی و والا و زیبا خواهند بود.

استاد شهید مرتضی مطهری در پاورقی «اصول فلسفه و روش رئالیسم»^(۸) می‌نویسد:

«امور نفسانی دو دسته هستند. دسته اول همان صور ذهنیه که مربوط به دستگاه مخصوص ادراکی است و در اثر برخورد با

و مولوی فرماید:

هر گلی کاندردون بویا بود
آن گل از اسرار کل گویا بود

(«مثنوی معنوی»، دفتر اول، صفحه ۴۲)

و خیام گوید:

با سرو قدی تازه تر از خرمن گل
از دست منه جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از یاد آجل
پیراهن عمر ما چو پیراهن گل

«تجزیه و ترکیب‌های حسی و خیالی ارزش منطقی ندارند ولی ترکیب‌های عقلی که با نیروی مفکره صورت می‌گیرد ارزش منطقی دارد»^(۹)

حسن، محسوسات و خیال، متخیلات و عقل، معقولات را ادراک می‌کند.

صدر المتألهین می‌فرماید:^(۱۰)

«بسته به عوالمی که مخاطب در آن سیر می‌نماید، درک و دریافته‌ها تفاوت می‌کند، زیرا انسان نیز دارای عوالم ماده و خیال و عقل است (صدرا از قرآن مثال می‌آورد). افرادی که در دنیای ظلمت و سیاهی ماده‌اند، از قرآن چیزی جز سیاهی کلمات مشاهده نمی‌نمایند. درک‌کننده چیزی را درک نمی‌کند مگر آنکه در قدرت و استطاعت قوه ادراک او باشد. یعنی حسن، جز محسوسات، خیال جز متخیلات و عقل جز معقولات را درک نمی‌کند...»

دستگاه ادبی

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید
تا خطابِ ارجعی را بشنوید
(«مثنوی معنوی»، دفتر اول، صفحه ۱۴)
علامه طباطبایی می فرماید: (۱۱)

ادراکات اعتباری فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی، آنها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری دارد و با واقع و نفس الامر سروکاری ندارد. ادراکات اعتباری مولود اصل کوشش برای حیات و تابع اصل انطباق با احتیاجات است. اعتباریات برهانی نیستند. مضامین ادبیات داستانی خارج از سه مقوله حسی و خیالی و عقلانی نخواهند بود.

مخاطبین هنر نیز با قوای مذکور، اثر هنری را ارزیابی می‌کنند. اگر مضمون ادبی عقلانی باشد اما درک آن در قدرت و استطاعت مخاطب نباشد، ابلاغ، تحقق نخواهد یافت و این نقیصه از جانب مخاطب است نه از طرف هنرمند! هنرمند مطلقاً ملزم به این نیست که مضامینی را برگزیند که مخاطبین بیشتری قدرت و استطاعت درک آن را داشته باشند زیرا در این صورت غایت هنر به امری خارج از ذات هنر توجه خواهد داشت و همین مسأله موجب اضلال هنر می‌شود. گرچه از جنبه‌های منفعتی، اثر هنری با استقبال فراوان مواجه خواهد شد اما شرط کمال هنر، استقبال مخاطبین نیست.

پیش از این با خلق گفتن روی نیست
بهر را گنجایی اندر جوی نیست

پست می گویم به اندازه عقول
عیب نبود این بود کار رسول
گر هزاران بنده باشندت گواه
شرح نپذیرد گواهیشان به گاه

هنر امری حقیقی و دارای آثار خارجی و عینی است و ذات هنر به هیچ وجه نمی‌تواند از مقولات اعتباری باشد. اعتباریات، موضوع هنرند. هنر با مقوله زیبایی و موضوع (سوژه) سروکار دارد. سوژه شامل حالات و کیفیات ادراکی است که قوام آنها منوط به ذهن است. دسته‌ای دیگر از نفسانیات همان گونه که گذشت غیر ذهنی هستند مانند اراده و شوق و لذت و رنج و کفر و ایمان.

اولاً این امور، صورت چیزی نیستند و چیزی را در خارج به ما نشان نمی‌دهند. ثانیاً حضوری هستند و اغلب فعلی اند نه انفعالی. فعلیت و ظهور این کیفیات، گاه می‌تواند دارای دو منشأ الهی و غیر الهی باشد. اما پاره‌ای از این کیفیات نفسانی نمی‌توانند دارای دو مبدأ تحقق (الهی و غیر الهی) باشند؛ مانند کفر!

گرچه به معنایی عمیق کفر هم دارای منشأ الهی است.

درون هریتی جانی ست پنهان
به زیر کفر ایمانی ست پنهان

(«گلشن راز» شیخ محمود شبستری)

حالات نفسانی مانند اراده و عشق و کفر و ایمان به هیچ وجه قابل تحقق در خارج نیستند الا بصورت غیرمستقیم و

نمادین و وضعی. این قبیل امور مجرد و هاری از حدود و لواحق ماده است و تنها با دلالتهای وضعی و شواهد و قراین جانی می توان به وجود و منشأ و غایت آن به نحو اعتبار آگاه شد. نسبت یک طرفه ذهن با اشیای خارجی امری اعتباری است و به تعداد اذهان «نسبت» وجود دارد و این نسبت ها، ارزش ها و مفاهیم قابل تبدیل و تغییر را فراهم می سازند و به عبارتی «در پندار خود حد چیزی را به چیز دیگر می دهیم» اموری که ذاتاً معارض یکدیگرند نمی توانند یک حقیقت واحد و محسوس و عینی را به نام هنر به ظهور رسانند. ذات هنر امری دارای ثبوت است و منطقاً نمی تواند دستخوش بروز حالاتی باشد که در توالی زمان و مکان تحقق یافته و با یکدیگر هم مغایرت دارند و افزون بر آن چنان که گذشت حالات و کیفیات نفسانی نمی توانند در خارج عیناً تحقق یابند. در نتیجه این قبیل امور اعتباری تنها به عنوان فرع لازم در هنر مجال ظهور می یابند و حقیقتاً فاقد اصالت می باشند و ظهور این قبیل مفاهیم در حوزه هنر به برکت امر ذاتی هنر (یعنی زیبایی حقیقی) است.

در ادبیات داستانی، زیبایی لفظ و توصیف موجب شگرفای مفاهیم است.

جنبه توصیفی در ادبیات بر دیگر جنبه ها غلبه دارد شرط هنر در این قالب بیانی همانا انشای زیبایی در توصیف است. استاد دکتر مهدی حائری یزدی می فرمایند: (۱۲)

«ما هرگونه توصیفی که بخواهیم از هستی بکنیم، در ذهن توصیف می کنیم زیرا توصیف در خارج وجود ندارد. اگر موضوع وجود نداشته باشد، توصیف شما بی معنا و نامفهوم است نه اینکه تنها صادق نیست بلکه بی معنا و غیرممکن است. ما هر توصیفی که بخواهیم درباره شیء بکنیم باید آن شیء موصوف در یک مرحله ای از مراحل وجود (ماده- عقل- خیال) ثبوت داشته باشد. یعنی در همان مرحله که شما توصیف می کنید آن شیء باید در خارج یا در ذهن وجود داشته باشد. حتی در قضایای حقیقی هم که ملاکش نفس الامر است اصم از ذهن یا خارج، موضوع هم باید در نفس الامر وجود داشته باشد و گرنه توصیف امکان پذیر نیست یا غلط است و اصلاً بی معنی خواهد بود.»

توصیف دارای منشایی درونی است. ذهن از عالم خارج مفاهیم را انتزاع می کند و این انتزاع با صور خیالی که فعلیت ذهن است می آمیزد و به توصیف منجر می شود.

ذهن در یک حرکت مستمر از قوه به فعل طی زمان (که دارای توالی است) و در اثر برخورد با عالم خارج مفاهیم را ایجاد می کند. این مفاهیم فعلیت قوای ذهنی است و این فعلیت در زمان تحقق می یابد. توصیف در کلام (قراردادهای لفظی) و حالات و حرکات جسمانی به عنوان محل یا مکان بروز فعلیت نفس (ذهن) ظاهر می شود. توجه به این نکته ضروری است که محل (مکان) فعلیت های نفسانی (مانند خشم، اراده، شوق، نفرت، شجاعت، آزادیگی، کرامت، رذالت و پستی

... خود نفس است. قوای نفسانی عین نفس نیستند بلکه حالات یا فعلیت های نفسند. حالات نفس دارای توالی اند و بی درسی، در نفس، به عنوان مکانی مجرد ظاهر می شوند. نفس چون ذاتاً حرکت و امکان استکمال و اوج و حضیفش را داراست پس به عنوان محل (مکان) بروز حالات متغیر و غیر ثابت است. عده ای معتقدند که نفس ذاتاً دارای ثبوت است و آنچه متغیر است، حالات نفس است. توجه به این نکته ضروری است که یک حقیقت ثابت می تواند دارای مراتب باشد و مابه الامتیاز نفوس بر اساس مابه الاشتراك نفوس است. یعنی نفس چون دارای وحدت است و وحدت، امری تشکیکی است پس می تواند دارای مراتب باشد. در نتیجه، مکان بروز حالات (نفس) مدام در حال تبدیل از حالی به حال دیگر است و این جوهر (جوهر نفسانی) ذاتاً متحرک است و فعلیت های گوناگون آن، حکایت از حرکت جوهری او دارد. پس به عنوان مکان بروز حالات، دائماً در تغییر و تبدل است. گفتنی است که روح (نفس) در آغاز پیدایی، حلولی جسمانی دارد و در حرکت استکمالی، از ماده و لواحق آن منقطع و به مرحله تجرد می رسد. به هر میزان که روح منقطع از عوارض مادی شود و به خلوص نزدیک تر گردد، کیفیات و خصوصیات دیگری غیر از کیفیات و حالات قبلی از او به فعلیت می رسد. روح به عنوان حقیقی که فعلیت های گوناگون و حتی متضاد از آن بروز می کند، هم در حقیقت و هم در فعلیتی دارای حرکت جوهری است، یعنی مکان بروز حالات،

ذاتاً متحرک است و فعلیت های او نیز

از این ذات متحرک نشأت می گیرد. نظریه

«الروح جسمانیة الحلوث و روحانیة البقاء» متعلق به حکیم ملاصدرا «صدرالمعالمین» صاحب «اسفار اربعه» است.

بروز این تغییرات در عالم خارج در حالات جسمانی (اهم از تولید اصوات و الفاظ و حرکات بدنی و تغییرات جسمانی مانند تغییر رنگ و رخسار و سرخ شدن سفیدی چشم و...) ظاهر می شود. در نتیجه، این حالات با نوعی توالی در حرکات و تغییرات جسمانی (به عنوان محل ظهور حالات در عالم خارج) تحقق می یابد. حرکات بی درسی در طی زمان رخ می نمایند. در نتیجه مفاهیم که امری ذهنی یا نفسانی هستند در توالی زمان و مکان از مجرد که نفس است به امر محسوس در عالم خارج تبدیل می شوند. حالات نفسانی با شدت و ضعف بصورتی متوالی حادث می شوند. حالات نفسانی از سطح مفاهیم هستند و مفاهیم متوالی یا بیشترین علائم امکان ظهور در خارج را دارا می باشند. به هر میزان که علائم بیشتری در خارج ظهور یابد، ناظر یا مخاطب به مفاهیم فعلیت یافته و گسترده تری پی می برد و به هر میزان که علائم خفیف تر و محدودتر شوند، امکان درک مفاهیم کمتر و کمتر خواهد شد و چنانچه این علائم در یک قاب یا حرکت (مانند نقاشی- مجسمه سازی- عکاسی) محدود گردند، امکان بروز مفاهیم و بیان توصیفی منتهی می شود و ناظر یا مخاطب بناچار با

تداعی‌ها و تجربه‌ها و شناخت‌های قبلی سعی در درک توصیف یا مفهوم (مفاهیم) مورد نظر خواهد کرد و اگر مفهوم یا مفاهیمی در تداعی‌ها و تجربه‌ها و شناخت‌های قبلی او معادل یا مشابهی نداشته باشد، آن مفاهیم برای او گنگ و غیرقابل ادراک خواهند بود. یادآوری این نکته ضروری است که علائم دلالتی ذاتی و حقیقی بر فعلیت‌های نفسانی ندارند و حالات نفسانی مطلقاً غیرقابل تحقق به نحو حقیقی در عالم خارج می‌باشند.

تأکید می‌شود که ذات توصیف (نفس الامر توصیف) یا وصف پدیده‌ها (مجرد یا مادی) هنر نیست. توصیف آنگاه به مرتبه هنر ارتقا پیدا می‌کند که زیبایی، صورت آن شود. صورت زیبای توصیف، هنر است. مفاهیم قابل تقسیم به زشت و زیبا هستند، اگر مفهومی استناد به حق داشت بدین اعتبار زیبا است اما توصیف مفاهیم زیبا، هنر نیست. اگرچه مفاهیم زیبا مصادیق حقیقی هنر در عنصر موضوعی آن هستند.

ظهور زیبایی معانی خواهد شد. جنبه‌های توصیف و روایت‌گری در ادبیات بدان علت که با لفظ سروکار دارد، اغلب اصیل‌تر از جنبه‌های «زیبایی در توصیف» قرار می‌گیرد. اما در هنرهای مانند نقاشی و مجسمه‌سازی که با صورت سروکار دارند، جنبه‌های توصیفی در این قبیل هنرها به ذات صورت دلالت ندارند و بدین جهت مجال ظهور به گونه‌ای شایسته نخواهند یافت. توصیف نمی‌تواند در صورت بیانی هنرهای تجسمی مانند نقاشی و مجسمه‌سازی و عکاسی ظهور یابد و به ناچار توصیف به خارج از ذات این صور بیانی که فاقد اصالت است تعلق می‌گیرد؛ یعنی به تداعی‌ها و ادراکات اعتباری و استنباط‌های شخصی.

افراد انسانی و از جمله آن‌ها هنرمندان، ادراکات اعتباری دارند. هنرمند ادراکات اعتباری خود را با دلالت‌های لفظی در ادبیات بیان می‌کند و برای تحقق آن، باید زیبایی در لفظ و توصیف را جهت ظهور این ادراکات و حُسن‌ها و قُبْح‌ها و...



اما اگر همین مفاهیم متعالی و زیبا با توصیف ضعیف و نازل و ناموزون و نامتناسب همراه گردند،

مجال ظهور نخواهند یافت. در حکایت است که: (۱۳)

«ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی براو بگذشت گفت: تو را مشاخره چند است. گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم. گفت: از بهر خدا مخوان.»

گر تو قرآن بدین نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی

پس در ادبیات دو نوع زیبایی وجود دارد. زیبایی در مفاهیم (مضامین) و زیبایی در توصیف. گرچه بسیاری از آثار ادبی فاقد زیبایی در مفاهیم و موضوعات هستند اما توصیف زیبای مفاهیم زشت و پلید، در قالبی زیبا یک شرط اساسی هنر را برای این قبیل آثار فراهم کرده است. اما هنر به معنای حقیقی هم در مضمون (مفاهیم) و هم در صورت (بیان) متعالی و زیبا است. امکان ظهور زیبایی مضامین در هنر، به شرط لحاظ کردن صورت زیبا است و زیبایی در صورت بیانی موجب

احساسات خود، در «صورت بیان» انشا کند. ادراکات اعتباری یا از سنخ اعتباریات خصوصی دارای حُسن و قُبْح است یا از سنخ اعتباریات قانونی به وسیله وحی الهی تعیین می‌شود.

موضوع بیان در ادبیات داستانی یا فطریات، مانند فضیلت‌ها و کیفیات کمالی نفس یا حالات روحی ناشی از سود و زیان اشخاص است که دائماً در تغییر و تبدل می‌باشند. هنرمند بر اساس کمال ذاتی هنر مضامینی برمی‌گزیند که بیشتر فضیلت‌ها و کرامت‌های نفسانی مانند تقوا و ایثار و جوانمردی و فداکاری است. هنرمند حقیقی هیچگاه حیطه هنر را به نفسانیات و شهوات پست و اغراض مادی و منش‌های استکباری و طاغوتی آلوده نمی‌کند و این کلام از سنخ وعظ و خطابه و نصایح اخلاقی به هنرمندان نیست بلکه حقیقتی برهانی است

که جان شیفتگان دریافت حقیقت به شیوه شهود و حضور آن را یافته است و حکمای مقاله این دریافت را به زیور برهان، آراسته اند.

خلاصه نتایج بحث چنین است:

پندار و خیال هنرمند منشأ ایجاد مفاهیم است. اغراض هنرمند که تهییج احساسات درونی است محرک قوه خیال است و سلسله معانی که موضوع هنر به طور اعم و موضوع ادبیات داستانی، بطور اخص است، در ظرف پندار، تحقق می یابد. این قبیل معانی غیر مطابق با مصادیق است اما دارای آثار حقیقی است و در صورت تأثیر در مخاطب یا مخاطبین آنها را به حرکت وا خواهد داشت و محرک نفوس و در نتیجه منجر به فعلیت ها و ایجاد آثار خواهد شد. این قبیل معانی قادرند ارزش ها را ضد ارزش و ناچیزهایی را چیز بنمایند و بی ارزش هایی را ارزش دهند. این معانی وهمیه در ظرف توهم مطابق دارند. پس این معانی قابل تغییرند و با تبدل احساسات درونی متبدل می شوند. معانی وهمی روی حقیقتی استوارند (المجاز قطرة الحقیقه) و در عین حال که غیر واقعی هستند، آثار واقعیه دارند و چون دارای آثار واقعی هستند هیچگاه لغو نخواهند بود. با عوامل احساسی حد چیزی را به چیز دیگر می دهیم و از این عمل مقصود خود را تحقق می بخشیم. این ادراکات و معانی چون زاینده عوامل احساسی هستند دیگر ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند و قابل اثبات نیستند. این قبیل اعتبارات متغیرند و این تغییر بر اساس موقعیت های جغرافیایی مناطق گوناگون زمین و آب و هوا در هر نقطه ای از جهان کیفیتی خاص دارد. همچنین موقعیت های شغلی افراد (محیط عمل) در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل است و اختلاف احساسات، اختلاف ادراکات اعتباریه را مستلزم است. توارث افکار، تلقین، اعتیاد، تربیت، در تثبیت و تغییر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی دارند. انسان هیچگاه از فکر خوب و بد دست بردار نیست ولی پیوسته با پیشرفت زندگی، بد را خوب و خوب را بد می شمارد زیرا هیچ گاه زندگانی دیروزی با احتیاجات امروزی وفق نمی دهد. بدیهی است که هنرمند به عنوان فرد انسانی دستخوش عوامل احساسی و خیالی است و بر اساس پیش و دستگاه ادراکی خود آنچه را که حق می داند به عنوان موضوع هنر برمی گزیند. تغییر و تبدل افکار و تصورات اعتباری چه در اعتباریات اخلاقی و چه در اعتباریات اجتماعی و چه در اعتباریات شعری (ادبی) زیاد است. قضاوت های شعری (ادبی) درباره هر چیزی، همواره با عینک احساسات و نمایلات مخصوص هنرمند (ادیب و شاعر) صورت می گیرد. در نتیجه امری فردی و خصوصی است. مگر آنکه موضوعی که هنرمند برمی گزیند یا در ظرف پندار ایجاد می کند، امری غیر شخصی و عمومی و فراگیر باشد؛ مانند تکریم فضیلت ها و ارزش های حقیقی! فقط در این صورت است که مفاهیم در بیان از تغییر و تحول مصون خواهند ماند و رمز جاودانگی هنرمندانی

مانند مولوی و شکسپیر در همین است. زیبایی مفاهیم، شرط کمال موضوع هنر و ظهور زیبایی مفاهیم در قالب مناسب (یعنی زیبایی در الفاظ و زیبایی در توصیف) شرط حقیقی هنر است. ظهور مفاهیم در الفاظ امکان پذیر است و الفاظ قرار دادهای انتقال مفاهیمند و میان لفظ و معنا (مفاهیم) هیچگونه رابطه ذاتی برقرار نیست. لفظ، نماینده و نشانه معنی است و تصورات و تصدیقات و تفکرات و استدالات بوسیله آن بر دیگران معلوم می شود.

الفاظ و عبارات محدودند و امکان ظهور تام معانی در قالب الفاظ میسر نیست.

لفظ در معنی همیشه نارسان
ز آن پیمبر گفت قد کل لسان

(مثنوی معنوی)، دفتر دوم، صفحه ۱۲۵)
داستان نویسی به ناچار سعی می کند که با استعارات و تشبیهات و کنایات و امثله به گونه ای محدودیت الفاظ را در دلالت به معانی مرتفع کند و ناگزیر برای رفع این محدودیت نیز از الفاظ استعانت می جوید. به این اعتبار ادیب داستان نویسی رنج و تعب غیر قابل وصفی در انشای اثر هنری متحمل می شود و در نهایت هم مقصود، مطابق خواست او حاصل نمی گردد و کام دل بر نمی آید.

لطافت و زیبایی توصیف، موجب ظهور لطافت معانی است و هنرمند باید الزماً هر دو جنبه را برای دست یافتن به یک اثر ناب هنری، لحاظ کند.

تجزیه و ترکیب های حسی و خیالی ارزش منطقی ندارند ولی ترکیب های عقلی که با نیروی مفکره صورت می گیرد ارزش منطقی دارد. در نتیجه یکی از اساسی ترین موضوعات در ادبیات داستانی می تواند مضامین عقلی باشد. زیرا این مضامین مانند احساسات و پندارها دستخوش تغییر و تبدل و تحولات نیستند و طیفی وسیع تر از مخاطبین را در بر می گیرند. قالب بیان ادبی یکی از بهترین قالب های بیان هنر در توصیف است. موضوع توصیف می تواند حسی و خیالی و عقلانی باشد؛ تا هنرمند چه قصد و غرضی داشته باشد. بدیهی است اغراض نفسانی موجب اخلال در کمال موضوعی برای هنر خواهد شد. هنرمند مضامینی را برمی گزیند یا در ظرف پندار و خیال ایجاد می کند که فوق اغراض نفسانی و سود و زیان های مادی است. هنرمند غرضی جز بی غرضی ندارد و تمام اغراض او در عشق به حقیقت، محو و نابود می گردد:

حق همی گوید غرض را ترک کن
نا قبول افتد تو را با ما سخن
کاین غرض ها پرده پوشیده بود
بر نظر چون پرده پوشیده بود.

(مثنوی معنوی)، دفتر ششم، صفحه ۳۹۴)
هنر امری حقیقی و دارای آثار خارجی و عینی است. امری که ذاتاً معارض یکدیگرند (مانند اعتباریات) نمی توانند

یک حقیقت واحد و محسوس و عینی را به نام هنر به ظهور رسانند. امور اعتباری به عنوان فرع لازم در هنر مجال ظهور می یابند و دائماً هم بر اساس احوالات بشری متغیرند.

توصیف در خارج وجود ندارد. توصیف دارای منشایی درونی است. ذهن، مفاهیم را از عالم خارج انتزاع می کند و این انتزاع با صور خیالی که فعلیت ذهن است می آمیزد و به توصیف منجر می شود. ذات توصیف (نفس الامر توصیف) یا وصف پدیده ها (مجرد یا مادی) هنر نیست. توصیف آن گاه به مرتبه هنر ارتقا می یابد که زیبایی، صورت آن شود. صورت زیبای توصیف، هنر است. در ادبیات دو نوع زیبایی وجود دارد. زیبایی در مفاهیم، و زیبایی در توصیف. هنر به معنای حقیقی،

هم در صورت و هم در مفاهیم، زیبا است. شناخت این مباحث می تواند به عنوان اصول و مبانی نقد در ادبیات سره را از ناسره جدا سازد و داستان نویسان را در حوزه ادبیات داستانی مفید افتد. ان شاء الله تعالی □

■ پانویس:

۱- «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، تألیف منیما داد، انتشارات «مروارید»، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۵۰، بیانگری را صرفاً بیان عواطف و احساسات Expressionism معرفی کرده است. همچنین «فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی» (انگلیسی-فارسی) گردآوری و تدوین ماری بریجانیان، ویراسته. بهاء الدین خرمشاهی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۳ عبارات expositio و exposition و express.to و expression را به ترتیب به معنای [شرح، عرضه داشت] و [بازنمود، بازنموده] و [فرانمودن؛ بیان کردن] و [نمایش، بیان، اظهار، فرانمود] ترجمه کرده اند.

۲- «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، جلد دوم، (مقاله «اعتباریات و علوم غیر حقیقی یا اندیشه های پنداری»). مطبوعات دارالعلم قم، اردیبهشت ۱۳۵۰، تهران صص ۱۵۵-۱۴۳ و صص ۱۷۴-۱۷۵ و صص ۲۰۸-۲۱۱

۳- اشاره به این حدیث است که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) منقول است که فرمودند:

«المرء مخبوت تحت لسانه» یعنی آدمی پنهان است در زیر زبان، چون سخن گوید، ظاهر گردد.

۴- «دوره مختصر منطق صوری»، تألیف دکتر محمد خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، مهرماه ۱۳۶۳، صفحه ۳۱، همچنین نگاه کنید به: «بحث دلالت و اقسام سه گانه آن و اقسام دلالت لفظ بر معنی و...» صص ۴۹-۳۳ و «بیان المراد» استاد جواد ذهنتی تهرانی، «شرح فارسی بر اصول الفقه» شیخ محمد رضا مظفر (مبحث الفاظ) و مقاله «ادراکات اعتباری علامه طباطبایی» در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، جلد دوم، بخش (کلام- سخن).

۵- «معرفت نفس»، دفتر دوم، تألیف حسن حسن زاده آملی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، تهران، صص ۲۸۱-۲۸۲.

۶- نگاه کنید به مقاله «هنر، تجلی حقیقت زیبایی»، مجله «ادبیات داستانی» شماره ۳۹.

ذات توصیف، هنر نیست بلکه ظهور زیبایی در توصیف هنر است.

۷- نگاه کنید به مقاله «سمبولیسم و هنر» مجله «هنرهای زیبا»، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، شماره اول، بهار ۱۳۷۴، صص ۲۲-۱۸.

۸- «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، جلد دوم، صص ۵۲-۵۱.

۹- مأخذ قبلی صفحه ۸۹.

۱۰- «اسرار الآیات»، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳، تهران، صفحه ۴۶.

۱۱- «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، جلد ۲، صفحات ۱۳۰ و ۱۸۷.

۱۲- «هرم هستی»، دکتر مهدی حائری یزدی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، تهران، ۱۳۶۲، صفحه ۷۵.

۱۳- «گلستان سندی»، به اهتمام محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵، صفحه ۱۲۷.